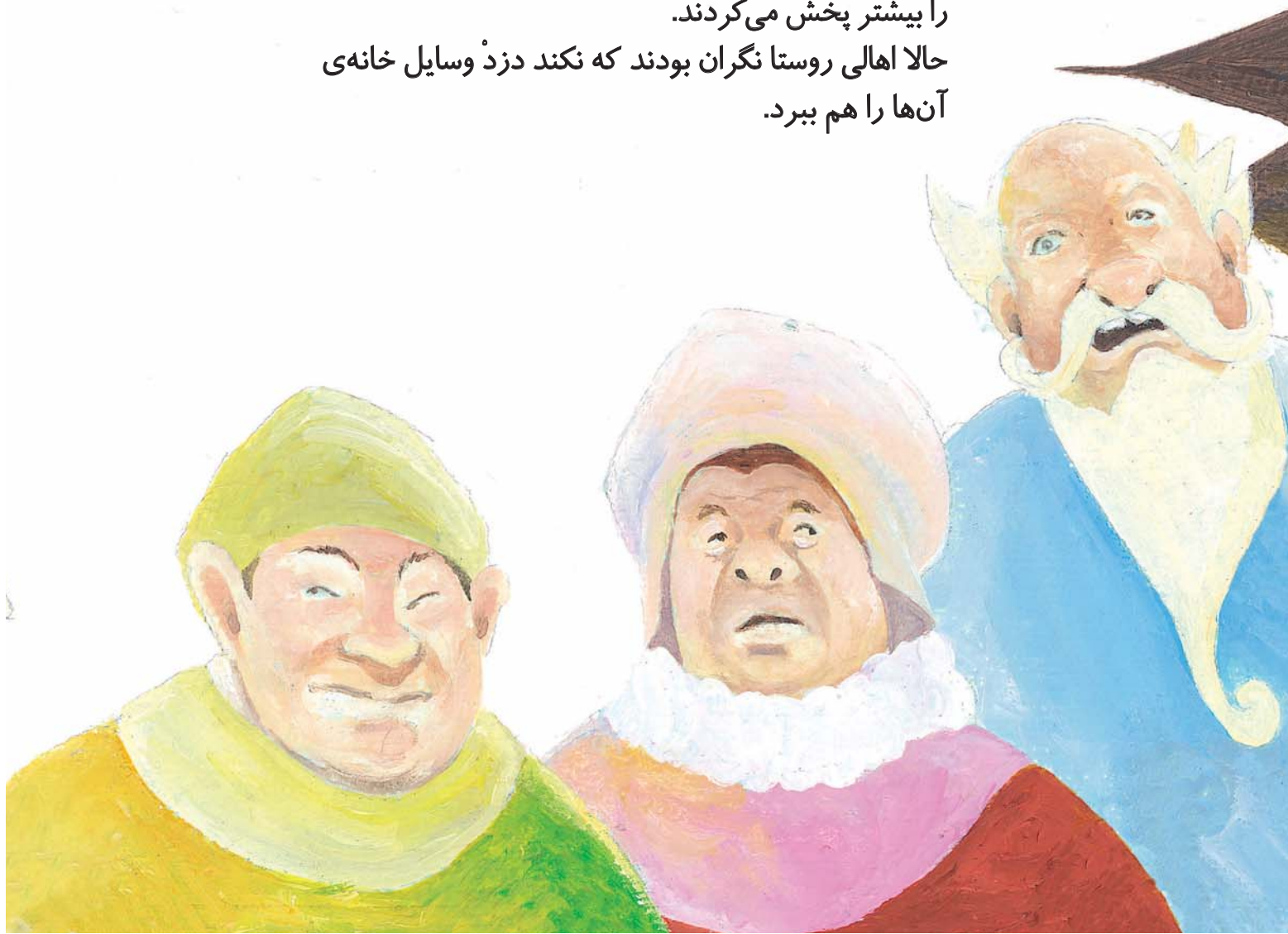




مرد تعجب کرد.
«چی؟ یچک؟ چرا آن را ...؟»
«پس نکند پجیرو هم که می گفت سکه های نقره اش گم شده، آن ها را هم ...؟»



مردم هر روز چیز تازه‌ای به این شایعه می‌افزودند و آن
را بیشتر پخش می‌کردند.
حالا اهالی روستا نگران بودند که نکند دزد وسایل خانگی
آن‌ها را هم ببرد.



اینجا و آنجا افرادی پیدا می‌شدند که می‌گفتند وسیله یا پولشان
ناگهان غیب شده است.
آن‌ها همه یک چیز می‌گفتند: «یچک به خانه‌ی ما هم آمده است!»



